

مقایسه تطبیقی وصف طبیعت در دیوان صنوبری و منوچهری دامغانی

هدی مهربان*

چکیده

در مقاله حاضر، وصف طبیعت در دیوان دو شاعر، صنوبری و منوچهری دامغانی، در چند قسمت، مقایسه و بررسی شده است:

در قسمت اول، جایگاه و رسالت ادبیات تطبیقی بررسی و در قسمت دوم، مختصری از زندگینامه صنوبری و منوچهری بیان شده است. در بخش بعدی، ویژگی‌های ادبی، فرهنگی و محیطی عصر صنوبری و منوچهری به‌طور جداگانه آورده شده است. برای آشنایی با محیط و شرایط زندگی این دو شاعر، شخصیت آنها و انعکاس آن در دیوانشان بررسی و در ادامه، اغراض و ویژگی‌های ادبی صنوبری و منوچهری مطالعه می‌شود.

وصف طبیعت، مهم‌ترین موضوع ادبی در دیوان دو شاعر است که صنوبری آن را در ادبیات عربی به یک نوع ادبی مستقل تبدیل ساخت. در پایان این قسمت، با توجه به تأثیر بسیاری که ادبیات عربی و شعرای عرب بر اشعار منوچهری داشته‌اند، تأثیر ادبیات عربی به‌طور عام و صنوبری به‌طور خاص در دیوان منوچهری بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: طبیعت، صنوبری، وصف، منوچهری، شعر.

مقدمه

صنوبری و منوچهری دامغانی بی‌شک از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شعرای طبیعت در ادبیات دو ملت عرب و فارس هستند. اهمیت و جایگاه وصف طبیعت در دیوان صنوبری تا آنجا است که برخی از ادبا و مستشرقان، وی را اولین شاعر طبیعت در ادبیات عربی دانسته‌اند و صنوبری اگر اولین شاعر طبیعت در ادبیات عربی نباشد، بی‌تردید از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آنها است و وصف طبیعت وی ارزش و جایگاه والایی دارد و روضیات وی مانند خمیریات ابونواس در ادبیات عربی شهرت یافته است؛ همان‌طور که منوچهری دامغانی نیز همین جایگاه را در ادبیات فارسی دارد، به‌گونه‌ای که نام وی همواره با وصف‌ها و تصاویر خلاق و شگفت‌انگیزش از طبیعت همراه است، تصاویری که برخی از آنها تاکنون نظیری نیافته است.

باتوجه به شهرت و اهمیت وصف طبیعت دو شاعر در ادبیات دو ملت، انتظار می‌رود که منابع بسیاری در این زمینه موجود باشد ولی برخلاف انتظار، منابع موجود در این زمینه در حد پیش‌بینی شده نیست، به‌ویژه در رابطه با صنوبری که هم از جانب قدما و هم از سوی معاصران در ادبیات عربی مورد کم‌توجهی قرار گرفته است و شاید شیفتگی و توجه بسیار شاعر به طبیعت، عامل مؤثری در این زمینه بوده باشد. پژوهش‌های انجام‌شده در اوصاف شاعر از طبیعت اندک است و باتوجه به ارزش و جایگاه این شاعر، دور از انتظار است.

هدف کلی از پژوهش حاضر، مقایسه تطبیقی موضوعات وصف طبیعت در دیوان دو شاعر است و شیوه و روش کار به این صورت است که موضوعات مختلف وصف طبیعت به‌طور جداگانه در دیوان دو شاعر مطالعه و مقایسه می‌شود و شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان آنها بررسی و ابیاتی که تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در آنها به‌چشم می‌خورد، ذکر می‌شود و سپس نتایج به‌دست‌آمده بیان می‌شود. در این مقاله، تلاش شده است زمینه مناسبی برای آشنایی بیشتر با جایگاه و ارزش حقیقی وصف طبیعت در دیوان دو شاعر فراهم آید و شباهت‌ها و تفاوت‌ها و تأثیر و تأثرهایشان بیان شود.

جایگاه و رسالت ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی، مفهوم جدیدی دارد که هم‌اکنون در شمار علوم ادبی معاصر از ارزش و مقام والایی برخوردار است (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲). ادب تطبیقی با نقد تاریخی تفاوت دارد و از موازنه ادبی هم جدا است. قلمرو نقد تاریخی فقط تحقیق در مقدمات و سوابق تاریخی آثار ادبی و نویسندگان آنها است، در صورتی که ادب تطبیقی بیشتر نظر به این دارد که در مناسبات و روابط بین آثار ادبی اقوام بحث کند. (زرین کوب، ۱۳۵۴: ۱/۱۲۶)

هر نویسنده و هنرمند، در هر پایه از نبوغ و استعداد ذاتی که باشد، می‌تواند از آثار دیگران الهام بگیرد و آنها را در قالب بیانی و صبغه هنری خود درآورد و برحسب فکر و توان هنری خویش، آنها را بپروراند. افکار ارزنده‌ای که در جهان متمدن عرضه می‌شود، از تاریخ تفکر بشر سرچشمه گرفته و در تملک بشریت است و تمامی انسان‌ها وارثان آن هستند، به‌ویژه آنان که موهبت‌ها و استعداد دارند.

پل والری (۱۹۴۵-۱۸۷۱ م.) در کتاب *مشهودات* می‌گوید: هیچ چیز شایسته‌تر از آن نیست که نویسنده‌ای، اصالت و شخصیت هنری خود را با بهره‌گیری از افکار دیگران نشان بدهد؛ مگر نه شیر از شکار رمه شود فربه؟! بنابراین، زمینه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی، همان‌گونه که بیان شد، تنها بیان موضوعات و عرضه کردن حقایق نیست، بلکه باید آن را از جنبه‌های تاریخی تجزیه و تحلیل کند و حقایق را به‌یاری دلیل و برهان و به‌استناد متون ادبی بررسی کند. هرچند که ادبیات تطبیقی از پیوندهای کلی میان ادبیات مختلف جهان بحث می‌کند، ازسوی دیگر ناگزیر است در ابعاد متنوع ادبی نفوذ کند و عناصر اصیل و ملی را باز یابد و آنها را از غیراصیل و بیگانه تمییز دهد تا ارزش و اهمیت لقاح خارجی در راه بالندگی ادبیات ملی و باروری را نشان دهد.

بنابراین، رسالت ادبیات تطبیقی عبارت است از تشریح خطسیر روابط و پیوندهای ادبی و بخشیدن روح تازه و شاداب به آنها. ادبیات تطبیقی می‌تواند با شناساندن میراث‌های تفکر مشترک، به تفاهم و دوستی ملت‌ها کمک مؤثر کند. علاوه بر آنچه ذکر شد، ادبیات تطبیقی زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا و عزلت فراهم می‌کند و آن را به‌عنوان جزئی از

کل بنای میراث ادبی جهانی در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد. لذا، ادبیات تطبیقی نه تنها مکمل تاریخ ادبیات و اساس نوین و استوار در نقد ادبی است، بلکه عامل بزرگی در تحقیقات جامعه‌شناسی و درک صحیح آنها است که می‌تواند جوامع بشری را به سوی ایجاد روح تفاهم و تعاون میان انسان‌ها سوق دهد. (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۳-۴۴)

مختصری از زندگینامه صنوبری

نام او، ابوبکر احمد بن محمد بن الحسن مرار الضبی است؛ و اسم او به اتفاق نظر بیشتر کسانی که شرح حال او را نگاشته‌اند — چنان که در بیشتر روایات آمده — «احمد» است (عطبه، ۱۴۲۶ هـ. : ۶۳) و افتخارش به تعلق به قبیله «ضبه» در خلال اشعارش بسیار ذکر شده است. نسبت او، «ضبی» است. وی به صنوبری ملقب شد به انتسابش به لقب جدش که در برابر مأمون سخن گفت و مأمون را شکل چهره او خوش آمد و به او گفت: «تو صنوبری شکل هستی» و این لقب بر او باقی ماند. خود شاعر در تفسیر لقب خود می‌گوید: «قصدم مأمون از آن، بیان هوش و ذکاوت و حدت و تیزی مزاجش بوده است.» (همان، ص ۶۵).

ابن‌الندیم می‌نویسد: صنوبری در انطاکیه متولد شد (همان، ص ۶۷) و انطاکیه در قسمت شمال سوریه واقع شده بود (سیدنوفل، ۱۹۴۵م: ۲۰۱). این شهر هم‌اکنون در کشور ترکیه فعلی واقع است و طبیعتی بسیار سرسبز و زیبا دارد.

صنوبری در سال ۳۳۴ هـ. — در حدود شصت‌سالگی — وفات یافت (عطبه، ۱۴۲۶ هـ. : ۶۶). وی در حلب ساکن بود (همان، ص ۶۸)؛ حلب نیز طبیعتی زیبا داشت و شاعر طبیعت زیبای این شهر و سایر مناطق شام را بسیار در دیوان خود وصف کرده است. صنوبری را دوستانی بود که همراه با آنها به لذت‌ها و لهو می‌پرداخت. کشاجم شاعر از باوفاترین دوستانش بود (همان، ص ۷۱). وی به سرزمین‌های بسیاری برای سیاحت رفت (همان، ص ۶۸). صنوبری در هنگام سفر به شهرهای مختلف، با ادیبان و متفکران آنها آشنا می‌شد (همان، ص ۷۲). سخن درباره فرهنگ صنوبری اقتضا می‌کند که بر دو شخصیت درنگ کنیم که تأثیر

بزرگی در شکل‌گیری فرهنگ وی داشته‌اند: اخفش صغیر و ابوبکرالدقیسی.

صنوبری، حاکم سرزمینی را رها نمی‌کند جز آنکه مدایح و اشعار بسیاری برایش بسراید (همان، ص ۷۴). پس از حاکم‌شدن سیف‌الدوله بر حلب، صنوبری مدایح خود را به وی تقدیم کرد و مورد توجه سیف‌الدوله قرار گرفت، آن‌چنان که به صلوات فراوانی که به او بخشید اکتفا نکرد و وی را امین کتابخانه‌اش قرار داد. همهٔ ممدوحان شاعر از صاحبان فرهنگ بودند (همان، ص ۷۴). معروف است که شاعر مذهب شیعی داشت (موسی‌باشا، ۱۹۸۶م: ۲۶۱). دیوانش سرشار از مراثی اهل بیت (علیهم‌السلام) است (ضیف، تاریخ‌الادب‌العربی، ص ۳۵۰). صولی اشعار او را در دویست برگ براساس حروف الفبا جمع‌آوری کرده است (عطبه، ۱۴۲۶ هـ: ۷۶). از دیوان شاعر تا عصر حاضر، جز قسمتی که شامل قصایدش از قافیۀ راء تا قاف می‌شود، به‌دست ما نرسیده است. دکتر احسان عباس، جزء باقیماندهٔ دیوان او را به‌صورت علمی مورد تحقیق و پژوهش قرار داد و به‌نام دیوان صنوبری به‌همراه فهرستش به‌چاپ رساند (ضیف، تاریخ‌الادب‌العربی، ص ۳۵۳).

مختصری از زندگینامهٔ منوچهری

منوچهری دامغانی، از جمله شعرای طراز اول ایران در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری است. ولادت او ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا سال‌های نخستین قرن پنجم اتفاق افتاده است. بنا بر قول عوفی، «اندک عمر، بسیار فضل» بود. (صفا، ۱۳۷۱: ۵۸۱/۱)

تخلص منوچهری به‌سبب انتساب شاعر به فلک‌المعالی منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی است که در گرگان و طبرستان سلطنت می‌کرده و منوچهری ظاهراً در آغاز کار در دربار او به‌سر می‌برده است (همان، ۵۸۱/۱). نسبت وی به دامغان، محل تردید نیست (امامی، ۱۳۶۷: ۲۱). مرحلهٔ دوم زندگی او جوانی و شاید نوجوانی‌اش در شمال ایران سپری شد. تأثیر این محیط، عشق به طبیعت را به او القا کرد. آثار طبیعت زیبای این منطقه در وصف‌های شاعر از طبیعت کاملاً آشکار است. دوران سوم زندگی منوچهری، با ورودش به دربار غزنویان آغاز می‌شود. آشنایی با شاعران خراسان و دربار غزنه و آگاهی از

دیدگاه‌های انتقادی آنها برای شاعر جوان معتنم بود (همان، ص ۲۳-۲۲).

سال‌ها بعد، پس از مرگ منوچهر بن قابوس بود که او به ری رفت و نزد طاهر دبیر که از دست مسعود بر آنجا فرمانروا بود، رسید. از ری بود که او را به غزنین خواستند و شاعر به دربار غزنه پیوست. شاعران پیر که در درگاه سلطان قرب و منزلت داشتند، بر این رقیب نخواستند به دیده رشک می‌نگریستند (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۳۹-۴۰):

حاسدم گوید که ما پیریم و تو برناتری نیست با پیران به دانش مردم برنا قرین

از این‌رو، برای آنکه نقطه اتکایی بیابد، خود را به ستایش عنصری مجبور دید (همان، ص ۴۰). به هر حال، عنصری او را به حضور سلطان برد و معرفی کرد (شلی نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۴۴). بدین گونه بود که منوچهری در دربار مسعود برای خود جایی یافت. زندگی درباری با تفریح‌ها، شکارها و عشرت‌هایی که داشت، برای او جالب بود (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۴۰). مسعود غزنوی چنان سرگرم جنگ‌های بی‌سرانجام و پیروزی‌های بی‌افتخار خویش بود که فرصت شاعرنوازی نداشت. مهتران و خواجگان دربار نیز از دسیسه و نیرنگ و سعایت پروای شعر و شاعری نمی‌داشتند (همان، ص ۴۳). بیشتر مدایح منوچهری به نام مسعود سروده شده است. (امامی افشار، ۱۳۸۳: ۲۳)

منوچهری شاعری است که به ظرافت طبع و قدرت توصیف و وسعت حفظ و ذوق سرشار و مهارت در تشبیه پیش همگان شهرت یافته است (منوچهری، ۱۳۸۴: ۷). وی شاعر طبیعت است و از انواع گل‌ها و پرنده‌ها نام برده و تشبیهات او دقیق‌ترین و خیال‌انگیزترین نقاشی‌ها از طبیعت است. اصطلاحات موسیقی هم در شعر او زیاد است (شمیسا، ۱۳۸۲: ۵۳). دنیایی که در شعر منوچهری تصویر می‌شود، از عناصری مانند رنگ، عطر، موسیقی و زیبایی‌های خیره‌کننده ترکیب یافته است. در باغ و بوستانش، گل‌های نرگس مانند طبق سیمین پر از ساغر زرین یا قدحی زرین در کف صنمی سیمین است و شاخه‌های گلبنش مانند چنبرهای یاقوتین یا شطرنج‌های سیمین و عقیقین می‌نماید (امامی افشار، ۱۳۸۳: ۲۴). تردیدی وجود ندارد که منوچهری از توانایی‌های برجسته زبانی به میزانی بالا بهره گرفته است. (امامی، ۱۳۶۷: ۳۰)

منوچهری با آن توانایی شگرفی که در قصیده‌های مدحی خویش دارد، وقتی می‌خواهد فکری پیوسته و پرکشش را در شعر خویش بیاورد، مجال قصیده را تنگ می‌یابد و به مسمط روی می‌آورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۲۰۹). وی از شاعرانی است که شعر خود را علاوه بر اینکه وسیله بیان عواطف و افکار خود قرار داده، میدانی برای خودنمایی و اظهار فضل و هنر خویش نیز ساخته است. چون دانستن زبان عربی و اصطلاحات علوم عصر که غالب آنها به زبان عربی بوده است، بزرگ‌ترین هنر و فضیلت به‌شمار می‌رفت، در اشعارش از این‌گونه معلومات خود زیاد مایه می‌گیرد. و در بعضی اشعار خویش به معلومات عربی خود می‌نازد. (الکک، ۱۹۸۶م: ۱۵)

شعر منوچهری از نظر فکری نیز مانند شعر فرخی، شعری سطحی است و نوع اندیشه‌های فلسفی در آن دیده نمی‌شود و کلامش بنیان استدلالی ندارد (غلامرضایی، ۱۳۸۲: ۸۸). به‌گفته استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، منوچهری مردی عشرت‌طلب و خوشگذران بوده است. همه هم‌ش این است که از ملامتگر و رقیب برکنار بماند، مجلسی بسازد و باده‌ای بگسارد. بدین ترتیب، منوچهری شاعر طبیعت، شاعر عشق و شراب و زندگی نیز هست (زرین‌کوب، ۱۳۴۷: ۵۷). وفات وی را در سال ۴۳۲ هـ. نوشته‌اند (صفا، ۱۳۷۱: ۵۸۹)؛ یعنی حدود صد سال پس از مرگ صنوبری.

ویژگی‌های ادبی، فرهنگی، و محیطی عصر صنوبری

پس از امویان، دولت عباسیان بر سر کار آمد و بغداد عراق جای دمشق شام را گرفت (سیدنوفل، ۱۹۴۵م: ۱۵۳). اگر عصر اموی عصر فتوحات و ثروت‌ها و امتزاج میان قبایل و ادیان و ملت‌ها بوده است، عصر عباسی عصر آمیختگی و رشد و نوآوری بود. عباسیان نسلی بودند که با داده‌های تمدن جدید آمیختند. این بدان معنی است که غنچه‌های ناشکفته نوآوری که در عصر اموی جوانه زد، جز در عصر عباسی رشد نکرد و شکوفا نشد (الحاوی، ۱۹۸۷م: ۱۳۶-۱۳۵). از مهم‌ترین عوامل شکوفایی فرهنگی، آسان‌شدن راه‌های مطالعه برای مردم بود؛ برای مثال، کتابخانه‌ها با افزایش تعدادشان و یاری‌رساندن به معلمان تقسیم‌شده در

مناطق مختلف، باعث شدند که مردم با حرص و ولع به درس و مطالعه روی آورند (عطبه، ۱۴۲۶هـ. ش: ۴۲).

فرهنگ‌هایی که در منطقه وجود داشت، فرهنگ‌های خالص عربی نبود؛ زیرا ترجمه از زبان‌های یونانی و سریانی و هندی و فارسی بسیار فعال و پررونق شده بود و بسیاری از میراث‌های امت‌های مختلف را به مسلمانان انتقال داد (همان، ص ۴۳). فرهنگ اسلامی با همه این فرهنگ‌ها آمیخته شد؛ و سپس، شاخه‌های فرهنگی مختلف رشد و تکامل یافت. در این عصر، بزرگانی در هر یک از این هنرها شناخته شدند که تاریخ در کثرت آنها و توانایی و مهارت و تخصصشان، نظیری نمی‌شناخت؛ کسانی مانند فارابی و رازی و ابن‌سینا و مسکویه و... آنها همان کسانی بودند که پایه‌های تمدنی زیبا را بنا نهادند که راه‌های معرفت را برای بشریت تا مدت‌های طولانی روشن ساخت (همان، ص ۴۴-۴۳). سرانجام، بغداد به تدریج جادوی خود در جذب مردان فکر و هنر را از دست داد و به‌عکس آن، اطراف، شعرا را از عراق و حتی از خود بغداد جذب کردند (همان، ص ۴۶-۴۵). به‌عنوان نمونه، حلب از آن جمله بود. تردیدی نیست که نهضت ادبی حلب در عهد سیف‌الدوله مدیون پشتیبانی و فضل او است. حلب در نشاط و پویایی ادبی که پس از ضعف بغداد به اطراف دولت اسلامی انتقال یافت، نقش عمده‌ای داشت (همان، ص ۴۹-۴۸).

ویژگی‌های ادبی، فرهنگی، و محیطی عصر منوچهری

این دوره بآنکه ابتدای ترقی ادب فارسی است، یکی از مهم‌ترین ادوار ادبی ما محسوب می‌شود. کمتر دوره‌ای از ادوار ادبی فارسی است که این همه شاعر استاد و بزرگ، آن هم از یک ناحیه محدود، در آن زندگی کرده باشند و کمتر عهدی است که فصاحت و جزالت کلام تا این حد فطری و ملکه گویندگان آن باشد. (صفا، ۱۳۷۱: ۳۵۶/۱)

صلوات‌گران و نعمت‌های جزیل و اموال کثیری که امرا و سلاطین در این دوره در راه تشویق شاعران صرف می‌کرده‌اند، به‌حدی بود که آنان را به درجات بلندی از ثروت و تنعم می‌رساند (همان، ۳۵۷/۱). امرای مستقل ایرانی به تقلید از دربار خلیفه در بغداد، هر یک به‌نوبه

خود سعی می‌کرد شعرا و نویسندگان معروف را در دربار خود جمع کند و با حضرات امرای دیگر رقابت کند (الکک، ۱۹۸۶م: ۲۶). ادبیات عربی در آن زمان در محیط فرهنگی خراسان و عراق در اوج عظمت می‌درخشید؛ و بیشتر وزیران و رجال و امرای خراسان با آن آشنا بودند (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۵۳). نویسندگان و شاعران بزرگ اگر گاهی از عرب‌ها — که تلخی شکست را در کامشان نهاده بودند — بیزاری می‌کردند، اسلام و عربی را باری دوست می‌داشتند. همه شاعران از رودکی تا منوچهری و بعد از او، خود را با شاعران بزرگ عرب قیاس می‌کردند و به عربی‌دانی خود می‌نازیدند (آذرنوش، ۱۹۸۶م: ۲۷۰). دیگر از ویژگی‌های شعر فارسی در این عهد، تازه‌بودن مضامین و افکار در آن است. همین تازگی مواضع و مطالب و مضامین است که شاعران عهد را قادر به آوردن تشبیهات تازه بدیع کرد (صفا، ۱۳۷۱: ۳۶۳/۱). از خصایص این عهد، یکی آن است که وضع زندگی شعرا و اوضاع اجتماعی و احوال مختلف اجتماعات و دربارها و جریانات نظامی و سیاسی در آن منعکس است و علت اساسی این امر همان واقع‌بینی و آشنایی شاعران با محیط مادی و خارجی و توجه کمتر به عوالم خیالی و اوهام و خیالات است (همان، ۱۳۶۵).

پیدا است که در بند قیود و تشریفات رسمی، محتوای ادبیات و هنر مورد غفلت قرار می‌گیرد؛ زیرا در چنین حال و هوایی، مجال پرداختن به تفکر انتزاعی و معانی وجدانی بسیار محدود است (امامی افشار، ۱۳۸۳: ۲۵). همچنین، این دوره، اوج درخشش شعر حماسی فارسی است، تا آنجا که مهم‌ترین اثر حماسی ایران و یکی از بهترین حماسه‌های ملی جهان، یعنی شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، در همین دوران به‌وجود آمده است (ترابی، ۱۳۸۲: ۱۲۷). درواقع، زبان فارسی دری در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بر اثر آمیزش بیشتر با زبان عربی و قبول مقداری از اصطلاحات علمی و ادبی و دینی و سیاسی و به‌کاررفتن آن برای بیان مفاهیم و مضامین مختلف شعری و مقاصد علمی و غیره نسبت به قرن سوم تکامل و توسعه بیشتری یافت؛ با این حال، اگر آن را با ادوار ادبی بعد بسنجیم، تعداد لغات عربی را به نسبت محسوسی کمتر و غلبه لغات اصیل پارسی را بیشتر می‌بینیم. به‌ویژه این نکته قابل توجه است که شاعران و نویسندگان این عهد، کمتر تحت نفوذ قوانین دستوری زبان

عربی بودند و قواعد پارسی را بیشتر رعایت می‌کردند. به‌عنوان مثال، به‌ندرت از اوزان جمع عربی در کلمات تازی این عهد اثری می‌یابیم و ترکیبات عربی را در زبان پارسی نافذ و وارد نمی‌بینیم (صفا، ۱۳۷۱: ۳۵۹/۱).

بررسی شخصیت دو شاعر و انعکاس آن در دیوانشان

صنوبری، شاعری اصیل، و صداقت و راستی از مهم‌ترین ویژگی‌های انعکاس یافته در اشعار او است. وی محیط اجتماعی اطرافش را با اخلاص تمام به‌تصویر می‌کشید؛ از آنکه اشعارش به نفاق آلوده شود، خود را حفظ می‌کرد و از اینکه وسیله کسب رزق و روزی شود، پاک می‌ساخت. صنوبری زندگی راحت و آسوده‌ای داشت؛ مردی بخشنده بود و وجدان و سیرتی پاک داشت؛ و برای تکسب مدح نمی‌گفت. صنوبری در حلب و رقه زندگی خوب و مرفهی داشت؛ به حقیقت زندگی شهرنشین خویشتن وفادار بود، همان‌گونه که به ریشه‌های قبیله‌ای خود نیز وفادار ماند، و این امر در اشعارش انعکاس یافته است.

صنوبری در محیطی رشد کرد که بسیار به طبیعت تغنی می‌کردند و در سرزمینی که گل و آب و طراوت داشت (سیدنوفل، ۱۹۴۵: م: ۲۰۲). صنوبری بیشتر بحور شعری را سروده و بیشتر قافیه‌ها، حتی قافیه‌های سخت و دشوار را به‌کار برده است. صنوبری، شخصیتی ضعیف و ناتوان نبود که در اطرافیان‌ش قدرت تأثیر نداشته باشد، بلکه شخصیتی محکم و قوی داشت که صاحبش ارزش آن را می‌شناخت. به بزرگی‌اش آگاه بود و آثار آن در اشعارش آشکار شد (عطبه، ۱۴۲۶ هـ. : ۳۴۹).

پس از بررسی اجمالی شخصیت صنوبری، اینک شخصیت منوچهری و انعکاس آن در دیوانش را بررسی می‌کنیم:

با بررسی دیوان و مطالعه اشعار منوچهری، این واقعیت به‌خوبی آشکار می‌شود که ذوق صافی، فکر جوان و طبع شادخوار، از ممیزات این شاعر سخنور است. این ویژگی سبب می‌شود از همان نخستین گام‌هایی که به‌سوی زندگی اجتماعی برمی‌دارد، به مقتضای عصر، راهی پیش‌پایش قرار گیرد که به کانون زندگی اشرافی آن روزگار، یعنی دربار، منتهی شود.

در این محیط، آنچه دیده می‌شود، تجمل و شکوه درباری است و آنچه می‌گذرد، عشرت و شادی و عیش و نوش است (امامی افشار، ۱۳۸۳: ۲۴-۲۳). منوچهری، در شاعری، طبعی لطیف و لحنی شیرین و ذوقی سرشار دارد و در توصیف مناظر طبیعت، قوی دست است (ترابی، ۱۳۸۲: ۱۵۶).

بدین ترتیب، جهانی سراسر شکوه و زیبایی و سرشار از سرور و کامیابی در شعر منوچهری به وجود می‌آید؛ اما فقط قشری ممتاز و گروهی که به خدمت آنها مشغول‌اند، در آن جای دارند. در محیط آنان، حتی عشق‌ها رنگ و بویی از وفا و عفاف ندارند و از قداست غم عشاق پاک‌باخته خبری نیست (امامی افشار، ۱۳۸۳: ۲۵). وی در مدح نیز افراط می‌کرد، با این مزیت که تشبیه‌های قصاید مدحی او طولانی و سرگرم‌کننده است و از هر حیث بر قسمت مدح فزونی و برتری دارد و نیز باید به خاطر داشت که این شاعر اندک‌سال با همه جوانی و خوشگذرانی، از تجاهر به افعال ناستوده و یا تفوه به سخنان رکیک برکنار بود و حتی در هجو نیز از ایراد این قبیل کلمات خودداری می‌کرد (صفا، ۱۳۷۱: ۱/۵۸۸).

سکوت منوچهری درباره مسائل زندگی، تعلیم او است. کدام گوینده است که بهتر از خود زندگی رموز و اسرار آن را یاد دهد؟ کیست که هر روز از این زبان خاموش راز زندگی را نمی‌شنود؟ بیشتر لذت‌بردن و کمتر سخن گفتن، روح و خلاصه مضمون این دعوت است. این سکوت، تعلیم او است، پیام او و روح سخن او است. همان تعلیم پرآوازه‌ای است که خواننده آشنا، آن را از زبان ابی‌قور، ابونواس و خیام، گاه با استدلال فلسفی و گاه با بیان شاعرانه شنیده است (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۵۴). منوچهری برخلاف شاعران دیگر، به‌ویژه فرخی، شادی حال را با غم احتمالی آینده تباه نمی‌سازد. جان کلام منوچهری، دریافتن دم جهان‌گذران است (منوچهری، ۱۳۸۴: ۲۶).

اغراض و ویژگی‌های ادبی صنوبری و منوچهری

موضوع اصلی و اساسی در دیوان صنوبری، همان وصف طبیعت است (ضیف، تاریخ‌الدب‌العربی، ص ۳۶۳). شاعر، موضوعات خود را از طبیعت محیط اطرافش می‌گیرد که

از آن تأثیر پذیرفته است و بر آن اثر می‌گذارد و تلاش می‌کند این تأثیر و تأثر را بیان دارد (مجیدالقطار، ۱۹۸۶م: ۴۱). پیش از صنوبری، هیچ‌کس شعر را در آن غرض ادبی عهده‌دار نشده بود (بروکلمان، ۱۹۹۳م: ۴۱۷). وی در وصف طبیعت، وطن خود را بر وصف اطلال برتری می‌دهد (ضیف، تاریخ‌الادب‌العربی، ص ۳۶۳). شعر طبیعت همان عنوان بزرگی است که صنوبری را در طول عصرها از میان شعرای گرانقدر متمایز ساخت. صنوبری توانست از وصف طبیعت یک نوع ادبی مستقل به‌وجود آورد. وی پیشرو برتری و پیشرفت در همه ابواب شعر طبیعت از روضیات (باغ‌ها) و زهریات (گل‌ها) و مانیات (آب‌ها) و ثلجیات (وصف برف) و فصلیات (فصول چهارگانه) و طبیعت زنده بود (عطبه، ۱۴۲۶هـ: ۳۲۶).

صنوبری که شیوه و روش خود را قائم بر روشنی معانی اعلام کرده است، خود را به غوص و فرورفتن در ورای معانی مکلف نمی‌کند و در شکار معانی عمیق آن خود را به سختی نمی‌افکند (همان، ص ۳۲۹). آنگاه که دانستیم اولین غرض ادبی و مهم‌ترین آن نزد صنوبری شعر طبیعت است و غزل و شراب از اغراض ادبی بزرگ وی هستند، خواهیم دانست که وی به کلماتی رقیق و لطیف نیازمند است که هماهنگ با آن موضوعات باشد (همان، ص ۳۳۰). شاعر به تصویر غیرمستقیم روی می‌آورد که بر خیال متکی است و به همین روی، شیوه تشبیه و استعاره را در بیان تصورات خود به کار می‌گیرد. صنوبری دارای خیال گسترده و افق‌های وسیع اندیشه بود و این از او تصویرگری ماهر ساخت (همان، ص ۳۳۳). وی طبیعت را با همه فعالیت و حرکت آن تصویر کرده و در آن زندگی دمیده است؛ چنان‌که طبیعت در شعر او همانند جوامع انسانی مرکب از مجتمعاتی است که جماعات آن به یکدیگر حسد می‌ورزند یا به رقابت برمی‌خیزند یا میانشان برخورد عقاید و آرا و تباین نظریات و گرایش‌ها رخ می‌دهد (الفاخوری، ۱۳۸۱: ۵۲۲).

صنوبری در وزن‌های شعری، بیشتر به اوزان خفیف روی آورده و از اوزان رمل و خفیف و کامل و رجز و سریع و وافر و منسرح بسیار استفاده کرده و طویل و بسیط را به‌ندرت به کار برده است (عطبه، ۱۴۲۶هـ: ۳۳۹). شعر وی به موسیقی مزین است. او از واژه‌های رقیق و لطیف استفاده می‌کند و آنها را به زیبایی به کار می‌برد. در شعر او، حس موسیقی رشد یافته‌ای

وجود دارد (همان، ص ۳۴۰).

بنابراین، صنوبری در وصف طبیعت آنچنان درخشید که برخی او را برترین شاعر طبیعت در کل ادبیات عرب دانستند و اگر به‌واقع برترین نباشد، در آن اشعاری زیبا برجای گذاشت وروضیات او چون *خمریات* ابونواس شهرت یافت. (الفاخوری، ۱۹۸۶م: ۸۶۶)

دربارهٔ *منوچهری دامغانی* باید گفت شیوهٔ *منوچهری* در توصیف طبیعت، بهره‌گیری از تشبیه و برابرساختن آثار و عناصر طبیعی و اشیا و امور برخاسته از محیط زندگی است. در شعر او گرچه گاه استعاره‌هایی که پیوند شباهت قوی دارند، دیده می‌شود، پایهٔ شعر وی بر تشبیه است. هیچ شاعری در دیوان خود از این همه گل‌های لطیف و رنگارنگ، پرندگان زیبا، اصوات و نغمه‌های دل‌انگیز، عطریات و مشمومات نام نبرده و مانند استاد دامغانی مجموعهٔ بدیع و جاویدی از شکوه و زیبایی طبیعت را یک‌جا نشان نداده است (امامی افشار، ۱۳۸۳: ۲۷). در وصف طبیعت نیز *منوچهری* برخلاف شاعران دیگر که جزئیات را شرح نمی‌دهند، تمامی نکات و جزئیات را وصف می‌کند و در بیان ممیزات یک چیز و نمودن تمامی اوصاف و ویژگی‌های آن نظیر ندارد (*منوچهری*، ۱۳۸۴: ۲۴). هرچند در وصف، شاعران قدیم به هر حال به جزئیات مناظر توجه داشته‌اند، دقت در وصف نزد آنها کمیاب است (زرین‌کوب، شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، ص ۱۵۷). *منوچهری* در شعر فارسی، مشتاق‌ترین شاعر به وصف طبیعت است (غلامرضایی، ۱۳۸۲: ۸۶). وزن‌های دل‌انگیز، ساخت استوار و کلمات نژادهٔ خاطره‌انگیز، به جنبهٔ هنری شعر او اعتبار بسیار بخشیده است (آذرنوش، ۱۹۸۶م: ۲۳۷). در توصیفات *منوچهری*، جوش و خروش و حرکت، سهمی به‌سزا دارد. در این سبک توصیف، شاعر سخن‌سرای ایران، قریب هزار سال پیش، حوادث آفاق را چنان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش به شعر طبیعت‌پرداز عصر ما قرین شده است (رضازاده شفق، ۱۳۵۲: ۱۷۱). در *میگساری* و *باده‌پرستی*، شاگرد ابونواس جلوه می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۴۷: ۴۷).

منوچهری به وصف *باده* علاقهٔ بسیار داشته و بخش قابل توجهی از اشعار خود را به آن اختصاص داده است (دزفولیان، ۱۳۵۸). به هر حال، توانایی *منوچهری* در وصف به‌اندازه‌ای است که می‌توان او را از این حیث در میان شاعران قصیده‌گوی عهد غزنوی ممتاز دانست

(شکیبا، ۱۳۷۹: ۵۸). وی از میان صور گوناگون خیال بیشتر به تشبیه روی آورده است؛ آن هم تشبیه مادی و حسی (امامی، ۱۳۶۷: ۲۸). اساس شعر او تشبیه و مقایسه و تمثیل است و در این طریقه بیشتر پیرو عبدالله بن المعتز عباسی است (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۱۳۵). منوچهری استاد تشبیه است. تشبیهات او هم غالباً محسوس به محسوس است (شمیسا، ۱۳۸۲: ۵۵).

تردید نیست که شعر صمیمی مظهر هیجان شاعرانه در دیوان او کم نیست؛ اما موضوع نفوذ سبک عربی در سخن او حقیقت دارد (اته، ۱۳۳۷: ۳۷). در شعر منوچهری، کوشش شاعر همواره بر این است که برای هر عنصری از عناصر طبیعت، برابری از زندگی اشرافی جست‌وجو کند و در آنجا همه چیز سیمین است و زرین است و مرواریدگون و شاهوار (امامی، ۱۳۶۷: ۳۴). در تمامی دیوانش، یک لفظ اندوهگین و یک عبارت غمناک نیست (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۱۳۴). در شعر این شاعر استاد، نوعی موسیقی و آهنگی خاص وجود دارد؛ چنان‌که هنگام خواندن اشعار او گویی خواننده با آهنگی از موسیقی سرگرم است. این موسیقی خوشایند و روانی و سادگی فکر و صراحت منوچهری در سخن و جوانی و شادابی روح شاعر، شعر او را بی‌اندازه طربناک و دل‌انگیز ساخته است (صفا، ۱۳۷۱: ۵۸۷/۱).

تأثیر ادبیات عربی به‌طور عام و صنوبری به‌طور خاص در دیوان منوچهری

منوچهری از ادبیات عرب به‌معنای جامع اطلاع کامل داشته و اشعار شعرای بزرگ تازی را از بر می‌کرده و بر افکار و اندیشه‌های ایشان محیط بوده است (الکک، ۱۹۸۶م: ۶۸). این نکته را نباید از نظر دور داشت که اطلاعات علمی و ادبی شاعر، محیط تربیتی و خانوادگی و اجتماعی او و حوادثی که در ذهن و طبع وی اثر کرده است، خواه‌ناخواه در شعر او وارد می‌شود (محبوب، سبک‌خراسانی در شعر فارسی، ۴۱۳).

منوچهری در اشعار خویش، اسامی شعرای عرب را مکرر به‌میان می‌آورد و گاهی عده بسیاری از آنها را در یک قصیده ردیف می‌کند. گذشته از ذکر نام شعرای تازی، وی بعضی قصاید عربی را نیز به‌تلمیح یا به‌تصریح ذکر می‌کند و در بعضی موارد تقلید خود را از آنان آشکار می‌سازد، مانند:

قوس قزح قوس‌وار عالم فردوس‌وار یک‌دری کوس‌وار کرد «قفانَبک» یاد
(الکک، ۱۹۸۶م: ۷۲-۷۱)

منوچهری، از بس دیوان اشعار تازیان را ازبر داشته، مضامین آنها بی‌اختیار بر زبانش جاری می‌شده است (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۵۳). مطالعه دیوان‌های عرب و ازبر کردن آثار برجسته شعری عرب، از نخستین گام‌های تعلیم و کسب ادب در آن روزگار محسوب می‌شده است (امامی، ۱۳۶۷: ۴۴). همان‌طور که عنوان شد، منوچهری دامغانی بسیار متأثر از شعرای بزرگ عرب بوده است، از شعرای دوره جاهلی گرفته تا شعرای بزرگ دوره عباسی. از میان شعرای عصر اموی و عباسی، سرایندگان بسیاری مورد توجه منوچهری بوده‌اند. در میان این عده، بیشترین توجه منوچهری، شاعران «مکتب تشبیه» در عصر عباسی است. این مکتب که اساس آن نوعی طبیعت‌گرایی بود، سراسر عصر عباسی را فراگرفت و شعرای برجسته آن، کسانی نظیر ابن‌المعتز و کشاجم و صنوبری هستند (همان، ص ۴۸).

صنوبری نیز در وصف‌های طبیعت خود متأثر از ابن‌معتز بوده است و هر دو از شاخص‌ترین شعرای مکتب تشبیه در عصر عباسی هستند. با توجه به این نکته و با وجود آنکه منوچهری در اشعار خود نام بسیاری از شعرای بزرگ عرب را ذکر کرده ولی نامی از صنوبری در دیوان خود نبرده است، شباهت‌های بسیاری در تصویرها و تشبیه‌ها و وصف‌های دو شاعر از طبیعت مشاهده می‌شود. در برخی موارد، در شیوه و نوع پرداخت و تصویرسازی‌های منوچهری، ویژگی‌هایی به چشم می‌خورد که از خصایص اشعار صنوبری است. بنابراین، باتوجه به شواهد موجود، به نظر می‌آید که منوچهری علاوه بر شعرای دیگر مکتب تشبیه در عصر عباسی، در وصف طبیعت، از صنوبری نیز به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین و بزرگ‌ترین شعرای طبیعت در کل ادبیات عربی متأثر بوده است.

مقایسه تطبیقی موضوعات وصف طبیعت در دیوان دو شاعر

این بخش که مهم‌ترین قسمت و موضوع اصلی در پژوهش حاضر است، به مقایسه تطبیقی موضوعات مختلف وصف طبیعت در دیوان دو شاعر اختصاص یافته است. موضوعات

وصف طبیعت در دو قسمت طبیعت بی جان و طبیعت جاندار بررسی شده است. طبیعت بی جان شامل بوستان‌ها و گل‌ها، فصل‌های چهارگانه (بهار، تابستان، پاییز و زمستان)، برف (ثلجیات)، درخت‌ها و میوه‌ها، باران و آب‌ها، می و طبیعت و اغراض دیگر طبیعت و طبیعت جاندار شامل پرندگان و حیوانات دیگر است که هریک جداگانه در دیوان دو شاعر بررسی شده است و به‌عنوان نمونه، ابیاتی که نشانه‌های تأثیرپذیری در آنها به چشم می‌خورد، بیان شده است.

دو شاعر در تصویرها و تشبیه‌های خود در وصف طبیعت، شباهت‌های بسیاری دارند که این شباهت‌ها در بعضی موضوعات طبیعت بیشتر است و در برخی، شباهت چندانی به چشم نمی‌خورد. در وصف دو شاعر از بهار و بوستان‌ها و گل‌ها و حتی نام گل‌های ذکر شده و وصف آنها، شباهت‌های بسیاری وجود دارد. به‌طور کلی، از مهم‌ترین شباهت‌های موجود در وصف طبیعت دو شاعر، یکی این است که هر دو به بیان جزئیات در وصف‌های خود از طبیعت بسیار توجه دارند و رنگ اشرافیت در وصف‌های طبیعت دو شاعر به‌وفور به چشم می‌خورد. در اینجا به‌عنوان نمونه، مواردی از شباهت‌های موجود در وصف طبیعت دو شاعر ارائه می‌شود. صنوبری به بوستان‌های زیبا بسیار عشق می‌ورزد. وی در به تصویر کشیدن عواطف متبادل میان خود و بوستان، تنها به بیان زیبایی‌های آن اکتفا نمی‌کند بلکه عناصر طبیعت را به ارتباط با یکدیگر وامی‌دارد. به این ترتیب، با یکدیگر به نرمی و مهربانی سخن می‌گویند و برخی به برخی دیگر عشق می‌ورزند (عطبه، ۱۴۲۶هـ. ش: ۸۸)؛ مانند این ابیات:

روض عهدناه تصوغ بطونه	لظهوره زهرا یلوح أنيقه
سحبت سحانبه علیه ذیولها	حتى تشقق فی رباه شقیقه
کأنما هو عند ذلک عاشق	صَبُّ أحب وصاله معشوقه

(عباس، ۱۹۷۰م: ۴۲۹)

در اینجا شاعر به بوستان، روح و زندگی بخشیده و برای آن شخصیت انسانی قایل شده و آن را به معشوق، و ابر را به عاشق تشبیه کرده است. همانند این تصویر و تشبیه، در دیوان منوچهری دامغانی نیز به چشم می‌خورد که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

باغ معشوقه بُدو عاشق او بوده حساب خفته معشوق و عاشق شده مهجور و مصاب

(منوچهری، ۱۳۸۴: ۱۹۰)

در این بیت نیز شاعر، مانند ابیات صنوبری، باغ و بوستان را به معشوق و ابر را به عاشق مانند کرده که دردمند و مهجور است و از درد فراق می‌گرید و حال آنکه معشوق بی‌خبر از درد عاشق در آرامش خفته است.

در اینجا به یک نمونه دیگر از شباهت‌های موجود اشاره می‌شود: گل نرگس از مهم‌ترین گل‌ها در دیوان دو شاعر است که هر دو بسیار به آن توجه داشته و آن را وصف کرده‌اند. صنوبری بسیاری از اشعار خود را به وصف برخی گل‌ها اختصاص داده و هیچ گلی مانند گل نرگس مورد علاقه‌اش نبوده است. این گل از مهم‌ترین گل‌های شام است و در شام بیشترین انتشار را دارد و شاعر بسیار آن را وصف کرده است (ضیف، تاریخ‌الادب‌العربی، ص ۳۶۵). در اینجا به‌عنوان نمونه به یکی از وصف‌های صنوبری از گل نرگس اشاره می‌شود:

نرجسة مضعفةٌ مذهبة مفضضة

(عباس، ۱۹۷۰م: ۲۵۶)

در این وصف، صنوبری زردی درون گل نرگس را به طلا و سپیدی اطراف آن را به نقره تشبیه کرده است و همان‌طور که مشاهده می‌شود، رنگ اشرافی کاملاً در آن آشکار است و نشان از زندگی پرناز و نعمتی دارد که شاعر در آن می‌زیسته است. منوچهری دامغانی نیز بسیار گل نرگس را به صورت‌های مختلف وصف کرده است. با دقت در وصف‌های شاعر از این گل، به‌وضوح مشاهده می‌شود که منوچهری بسیار از تصویرهای اشرافی در وصف آن استفاده کرده است و این تشبیه و تصویر به‌کار رفته در بیتی که از صنوبری ذکر شد، در وصف منوچهری از گل نرگس نیز بارها به صورت‌های مختلف تکرار شده است، از جمله بیت زیر:

چو حورانند نرگس‌ها، همه سیمین طبق بر سر

نهاده بر طبق‌ها بر زر ساوساغر‌ها

(منوچهری، ۱۳۸۶: ۳)

در اینجا نیز همان تصویر طلا در کنار نقره در توصیف زردی درون گل و سپیدی اطراف آن بیان شده است. لازم است یادآوری شود که صنوبری در ادبیات عربی تحول مهمی ایجاد کرده و آن این است که وی وصف طبیعت را به یک نوع ادبی مستقل در ادبیات عربی تبدیل کرده است که پیش از صنوبری شعرا تنها در خلال اشعار خود به آن روی می‌آوردند. صنوبری هم هر چهار فصل را وصف کرده است که پیش از وی هیچ‌کدام از شعرا به وصف هر چهار فصل اقدام نکرده‌اند، به‌ویژه وصف پاییز که صنوبری این کار را برای اولین بار در ادبیات عربی انجام داد. او از هر چهار فصل نام برد و آنها را وصف کرد. همچنین، کار جدیدی که این شاعر در ادبیات عربی انجام داد، وارد کردن ثلجیات یا همان وصف مناظر برفی به ادبیات عربی بود که پیش از صنوبری وجود نداشت و با ظهور این شاعر در ادبیات عربی متولد شد. پس از وی، بسیاری از شیوه‌ها در وصف طبیعت و ثلجیات تقلید کردند. منوچهری نیز در خلال اشعار خود بارها برف را توصیف کرده است. در اینجا نمونه‌ای از شباهت میان ثلجیات (وصف برف) دو شاعر بیان می‌شود. صنوبری در وصف برف سروده است:

استوت الارض والسماء به واشتبه الفجر فیه والغسق
و اورق الجوّ فهو فی حلل من ورق غیر أنّها ورق

(عباس، ۱۹۷۰م: ۴۱۹)

در این فضا، آسمان و زمین یکی شده‌اند و طلوع خورشید و تاریکی آن به‌علت نورانی بودن آسمان مورد اشتباه واقع می‌شود. هوا خاکستری‌رنگ شده و در جامه‌هایی از کاغذ قرار گرفته است جز آنکه این کاغذها نقره‌فام‌اند (دانه‌های برف برخلاف کاغذ که مات است، مانند نقره می‌درخشند).

بنابراین، شاعر، برف را در سپیدی به کاغذ و در درخشندگی به نقره تشبیه می‌کند. چنین تشبیه و تصویری از برف به کاغذ در اشعار منوچهری نیز به چشم می‌خورد و شاعر در وصف خود از سپیدی برف، آن را به کاغذ مانند ساخته است:

چنان کارگاه سمرقند گشت زمین از در بلخ تا خاوران
در و بام و دیوار آن کارگاه چنان زنگیان کاغذ گران

(منوچهری، ۱۳۸۴: ۷۵)

زمین از بلخ تا سرزمین خاوران مانند کارگاه کاغذسازی سمرقند سفیدپوش شده است؛ و زاغ‌های سیاهی که بر روی برف‌ها نشست‌اند، چونان سیاه‌پوستان کاغذسازی هستند که در کارگاه کاغذسازی مشغول به کارند.

شاعر در این ابیات، سپیدی زمین پوشیده‌شده از برف را به کاغذهایی تشبیه کرده است که در کارگاه کاغذسازی سمرقند هستند. صنوبری و منوچهری در وصف خود از طبیعت، به همراهی شراب و باده با طبیعت زیبا به صورتهای مختلف بسیار تأکید کرده‌اند که گاهی شباهت‌های بسیاری در تصاویر آنها در این زمینه مشاهده می‌شود. هر دو شاعر، در قسمت طبیعت جاندار، پرندگان زیبا را بسیار وصف کرده و به آن توجه و اهتمام مبذول داشته‌اند و هر دو شاعر به جز پرندگان، حیوانات دیگری را نیز وصف کرده‌اند، ولی برخی از حیواناتی را که صنوبری وصف کرده، منوچهری توصیف نکرده و به آنها توجهی نداشته است، از جمله گربه و موش و حتی حشرات مختلف که صنوبری با دقت و مهارت آنها را وصف کرده است. در هر حال، هر دو شاعر با دقت و مهارت بسیار و با بیان جزئیات، حیوانات مختلف را توصیف کرده‌اند و در برخی از تصویرها و تشبیه‌های به‌کاررفته در وصف حیوانات دو شاعر شباهت‌هایی به‌چشم می‌خورد.

نتیجه

از مقایسه تطبیقی موضوعات مختلف وصف طبیعت در *دیوان صنوبری* و *منوچهری*، این نتیجه حاصل می‌شود که با وجود اینکه بسیاری از تصاویر و اوصاف در *دیوان* دو شاعر متفاوت است، شباهت در تصویرها و تشبیه‌ها در وصف طبیعت دو شاعر اندک نیست؛ اما این شباهت‌ها در بعضی از موضوعات طبیعت بیشتر است و در برخی موضوعات شباهتی مشاهده نمی‌شود. در وصف دو شاعر از بهار و بوستان‌ها و گل‌ها، شباهت‌ها بسیار است و در نحوه پرداخت و تصویرسازی‌ها و حتی نام گل‌های ذکر شده و مورد توصیف، شباهت بسیاری مشاهده می‌شود. نتایج به‌دست‌آمده از مقایسه این دو شاعر در وصف طبیعت به‌شرح زیر است:

۱. هر دو شاعر در وصف‌های خود از طبیعت، به جزئیات بسیار توجه دارند و با دقت و مهارت زیاد جزئیات را توصیف می‌کنند.

۲. رنگ اشرفیت در توصیفات دو شاعر از طبیعت که تاحدی از محیط درباری و زندگی پرناز و نعمتی که در آن می‌زیسته‌اند، ناشی شده است و در توصیف‌های دو شاعر به‌وفور به چشم می‌خورد؛ تشبیه گل‌های بوستان به جواهرات و سیم و زر و... و تشبیه قطره‌های باران به دانه‌های مروارید و... از جمله آنها است.

با توجه به اینکه صنوبری حدود یک قرن پیش از منوچهری می‌زیسته است و با در نظر گرفتن این مطلب که منوچهری از شعرای عرب، به‌ویژه از شعرای عصر صنوبری در دوره عباسی، بسیار متأثر بوده هر چند که منوچهری نامی از صنوبری در دیوان خود نبرده است، با تکیه بر شباهت‌های بسیاری که در تصاویر و شیوه و نوع پرداخت و تشبیهات دو شاعر در وصف طبیعت وجود دارد، این نتیجه حاصل می‌شود که منوچهری در وصف طبیعت همان‌طور که از شعرای دیگر عرب مانند ابن‌معتز و کشاجم تأثیر پذیرفته، از صنوبری نیز متأثر شده است و این سه شاعر، یعنی ابن‌معتز، کشاجم و صنوبری، برجسته‌ترین شاعران مکتب تشبیه در عصر عباسی‌اند که منوچهری در وصف خود از طبیعت بسیار تحت تأثیر آنها بوده است.

صنوبری خود در این زمینه متأثر از ابن‌معتز است و کشاجم شاگرد و ادامه‌دهنده راه صنوبری در این باب است. با وجود این، در برخی شباهت‌های موجود در نوع و روش تصویرسازی و پرداخت به موضوع در وصف‌های دو شاعر، ویژگی‌هایی به چشم می‌خورد که خاص توصیفات صنوبری است و دیگر شعرا کمتر به آن توجه کرده‌اند. بنابراین، از این مقایسه این نتیجه حاصل می‌شود که منوچهری در وصف‌های خود از طبیعت از صنوبری نیز متأثر بوده است؛ با توجه به این نکته که هر دو شاعر از معدود شعرایی هستند که به طبیعت علاقه و شیفتگی خاصی دارند و از شاخص‌ترین و بزرگ‌ترین شعرای طبیعت در ادبیات دو ملت عرب و فارس به‌شمار می‌آیند.

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش. ۱۹۸۶م. *چالش میان فارسی و عربی (سده‌های نخست)*. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- اته، هرمان. ۱۳۳۷. *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه رضازاده شفق. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الکک، ویکتور. ۱۹۸۶م. *تأثیر فرهنگ غرب در اشعار منوچهری دامغانی*. بیروت: دارالمشرق.
- امامی، نصرالله. ۱۳۶۷. *منوچهری دامغانی (ادوار زندگی و آفرینش‌های هنری)*. چاپ اول. انتشارات و چاپ دانشگاه شهید چمران.
- امامی افشار، احمدعلی. ۱۳۸۳. *گزیده اشعار منوچهری دامغانی*. چاپ دهم. تهران: انتشارات پردیس.
- بروکلمان، کارل. ۱۹۹۳م. *تاریخ الادب العربی*. ترجمه محمود فهمی حجازی. هیئةالمصریه‌العامة للكتاب.
- ترابی، سیدمحمد. ۱۳۸۲. *نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران*. چاپ اول. تهران: ققنوس.
- الحاوی، ایلیا. ۱۹۸۷م. *فن الوصف و تطوره فی الشعر العربی*. چاپ دوم. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- دزفولیان، کاظم. ۱۳۵۸. *بوی جوی مولیان*. چاپ سوم. تهران: انتشارات طلایه.
- رضازاده شفق، صادق. ۱۳۵۲. *تاریخ ادبیات ایران*. انتشارات دانشگاه پهلوی، شماره ۳۹.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۴۷. *با کاروان حله*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی.
- _____ . ۱۳۵۴. *نقد ادبی*. جلد اول. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . *شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب*. چاپ سوم. تهران: انتشارات جاویدان.
- سید نوفل. ۱۹۴۵م. *شعرالطبیعة فی الادب العربی*. قاهره: چاپخانه مصر.
- شبللی نعمانی. ۱۳۶۳. *شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران (۱ و ۲)*. ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی. چاپ دوم. دنیای کتاب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۱. *موسیقی شعر*. چاپ هفتم. تهران: چاپ نقش جهان.
- شکیبا، پروین. ۱۳۷۹. *زندگینامه شاعران ایرانی از رودکی تا امروز*. چاپ اول. تهران: انتشارات هیرمند.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۲. *سبک‌شناسی شعر*. چاپ نهم. تهران: انتشارات فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۱. *تاریخ ادبیات در ایران*. چاپ دوازدهم. تهران: انتشارات فردوس.
- ضیف، شوقی. *تاریخ الادب العربی (العصر العباسی الثانی)*. چاپ دوازدهم. بیروت: دارالمعارف.
- عباس، احسان. ۱۹۷۰م. *دیوان الصنوبری*. بیروت: دارالثقافه.
- عطیه، عبدالرحمن. ۱۴۲۶هـ. *الصنوبری*. سوریه: دارالاوزاعین.
- غلامرضایی، محمد. ۱۳۸۲. *سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو*. چاپ اول. تهران: ناشر مؤلف.
- غنیمی هلال، محمد. ۱۳۷۳. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- الفاخوری، حنا. ۱۹۸۶م. *الجامع فی تاریخ الادب العربی (الادب‌القدیم)*. چاپ اول. بیروت: دارالجیل.

_____ . ۱۳۸۱. تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات

توس.

فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۵۰. سخن و سخنوران. تهران: انتشارات خوارزمی.

مجید القنطار، بهیج. ۱۹۸۶م. الطبیعتان الحیه والصامته فی الشعر الجاهلی. چاپ اول. بیروت: دارالآفاق
الجديدة.

منوچهری، احمد بن قوص. ۱۳۸۴. دیوان. به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی. چاپ اول. تهران: انتشارات زوار.

موسی‌باشا، عمر. ۱۹۸۶م. الادب فی بلاد الشام. چاپ اول. دمشق: طلاس.

Archive of SID